



غلبه با فقها و در دوره دوم غلبه با فلاسفه اسلامی است. بنابراین اهمیت دارد که به ویژگی‌هایی که نوع مواجهه این دو دسته را از هم متمایز می‌کند، اشاره کنیم.

نکته اول این است که حاکمیت فکر فقهی از زمان گذشته، به‌خصوص صفویه تا دوره قاجار و سپس مشروطه ادامه دارد؛ یعنی فقها به‌خصوص از زمان صفویه با دربار ارتباط دارند و دربار به آنها رجوع می‌کند و آنها هم برای حل مسائل مردم با دربار در ارتباط هستند. این موضوع باعث می‌شود در این زمان بیشتر فقها در معرض مسائل قرار گیرند و اقتضائات یک رویکرد فقهی هم این است که قبل از اینکه مواجهه به صورت «مبنایی» صورت گیرد، معمولاً مواجهه «بنایی» اتفاق می‌افتد؛ این هم به اقتضای تعریفی است که از فقه داده می‌شود و احکام و جزء‌نگری که فقه دارد، چرا که فقه بیشتر ناظر به تعیین احکام جزئی مکلفین بوده است. اقتضای فقه این است که قبل از اینکه بایک رویکرد منسجم و کلی مساله را در نظر بگیرد، احکام جزئی امور را استنباط می‌کند، بنابراین فقیه روی مسائل جزئی جامعه متمرکز می‌شود. گرچه فقه‌های دوره اول چه امثال نائینی و تبریزی (که درصد این بودند که به مسائل پاسخی داده شود که بتواند مقبول باشد و جامعه اینها را طرد نکند) و چه امثال افرادی همچون شیخ فضل... به جامعیت و توانمندی اسلام اعتقاد داشتند، اما اقتضای رویکرد فقهی موجب می‌شود در مواجهه با مسائل به شکل کلی و کل‌نگرانه ورود پیدا نکنند.

البته همان‌طور که گفته شد، طبیعی بود که در این دوران آشفتگی، فقیهان بیشترین ورود را داشته باشند، اما مفاهیمی که در این دوران وارد فضای فکری جامعه ایران شده بود بار و پشتوانه «فلسفی» داشتند. آزادی با این معنایی که در فضای سیاسی ایران وارد شده پشتوانه قوی در فلسفه غرب دارد. یا مطالبه قانون در مقابل شریعت، که از آن سوی مرزهای فکری ما وارد فضای فکری ما می‌شود، مبنای فلسفی دارد و اینها پاسخ فلسفی می‌طلبد که در دوره اول ممکن نشد و در دوره دوم امکان پیدا کرد.

نکته بعدی اینکه فضای آشفتگی استبداد زده و ظلم‌آمیز و عقب‌افتاده‌ای که در دوره مشروطه وجود دارد و آثار و تبعات جنگ‌هایی که متأسفانه به جامعه ایران تحمیل شده است، همه موجب می‌شد در کوتاه‌مدت،

مواجهات فقهی و فقیهانه با مسائل انجام شود. به بیان دیگر، مواجهه فلسفی و فکری و عمیق، نیاز به بستر زمانی مناسب و فضای آرام‌تری داشت تا بتوان با تحلیل و عرضه مسائل به مبانی و سپس حل چالش‌های مسائل و مبانی، به توجیه و تبیین مسائل پرداخت که البته این موقعیت هم در دوره دوم فراهم می‌شود.

◆ منظور شما از عدم وجود نگاه کل‌نگر، همین عدم التفات به «تطور معانی مفاهیم» در غرب است؟ مثلاً در تنبیه‌الامه، مرحوم نائینی این‌طور بیان می‌کنند تا زمانی که ما به رهنمودهای اسلام و پیامبر (ص) و امیرالمومنین (ع) عمل می‌کردیم اسلام پیشرفت می‌کرد و در نیم‌قرن وسعت یافت، منتها بعداً که در جنگ‌های صلیبی با اروپا مواجه شدیم آنها همین مطالب ما را اخذ کردند و در آنجا عمل کردند و آنها موفق شدند و از همان زمان ما اینها را کنار گذاشتیم و دوران اضمحلال ما شروع شد. حالا همان‌ها که بازمی‌گردند آزادی و عدالت و مساوات و... مواردی است که ما قبلاً در سنت خودمان داشته‌ایم.

همین نوع نگاه به متون، نگاه فلسفی است. این نوع فهم، فهم عقلی است. چالش عقلی را پیش روی خود مشاهده می‌کند و این چالش را به مبانی خود عرضه می‌کند. ضمن اینکه ما نائینی را در آنجا متمایز کردیم. ما برخلاف غالب افرادی که رویکرد فقهی را مورد بحث قرار دادند در اصل، تنبیه‌الامه را با نگاه فلسفی مطالعه و بررسی کردیم. حتی دکتر فیروزی به تنبیه‌الامه به‌عنوان یک متن فقهی و به نائینی به‌مثابه یک فقیه نگاه می‌کند. اما ما نائینی را به‌عنوان یک فیلسوف مورد بحث قرار دادیم.

◆ اگر محقق نائینی در مقام یک فیلسوف مورد بررسی شما قرار گرفته است پس چرا به نظر می‌رسد ایشان التفاتی به «تطور مفاهیم» ندارند؟

آن فضا اقتضا داشت که فقیهانه به مسائل

پرداخته شود. ضمن اینکه این ما هستیم که با مساله مواجهه فلسفی داریم. وجود آشفتگی‌های مفهومی ناشی از اختلاف مبانی است. ما در این کتاب می‌خواهیم این‌گونه نائینی را ورق بزنیم. ما آن دسته از بحث‌هایی را اینجا از نائینی می‌آوریم که سخن از ضرورت و عدم ضرورت می‌کنند. اگر نفی می‌کند، نفی بر مبنای مبانی است لذا ما در بحث‌ها جنبه‌های عقلی و کلامی را در نظر می‌گیریم، نه جنبه‌های فقهی قضیه را. ما کمتر برداشت‌های فقهی (خصوصاً از نائینی و حتی از شیخ فضل...) داریم. ما از جنبه‌های کلامی و عقلی-جدلی بهره می‌بریم تا به فرضیه خود برسیم که آن چه مبنا و اساس آشفتگی شده و می‌شود، وجود اختلافات معنایی است و این اختلاف معنایی ناشی از اختلاف مبانی است. بحث کاملاً فلسفی می‌شود.

◆ میرزای نائینی یا شیخ فضل... چقدر به این تغییر مفاهیم التفات دارند؟ مثلاً در متن تنبیه‌الامه نائینی، ایشان مساوات، شورویت و حریت را در مقابل عدالت، دموکراسی و آزادی قرار می‌دهند که اصولاً مفاهیمی مدرن هستند.

مرحوم شیخ فضل... از عدالت همان معنای سنتی را اراده می‌کند. می‌گوید عدالت «وضع الشی فی موضعه» است. این دقیقاً چیزی است که در گذشته در بحث‌های ما از عدالت همواره میان متکلمین، فقها و فلاسفه ما مشترک بوده است. شیخ فضل... هم اصرار دارد که این مفاهیم با معنای جدیدشان اصلاً با مبانی دینی ما سازگار نیستند. بنابراین اگر عدالت را می‌خواهیم آنچه تا الان عدالت بود همین معنا بود و اگر بخواهیم الان هم مطالبه کنیم همین معناست و چیزی عوض نشده است. به اعتقاد شیخ فضل... مشکل ما در عدالت در اجرای آن است. این‌طور نبود که شیخ فضل... حامی تمام رفتارهای حکومت‌های قاجار و هر نوع ظلم از هر نوع حکومتی باشد. شیخ فضل... اگر برخی مواضع را اتخاذ می‌کند که احیاناً

ما برخلاف غالب افرادی که رویکرد فقهی را مورد بحث قرار دادند در اصل، تنبیه‌الامه را با نگاه فلسفی مطالعه و بررسی کردیم. حتی دکتر فیروزی به تنبیه‌الامه به‌عنوان یک متن فقهی و به نائینی به‌مثابه یک فقیه نگاه می‌کند. اما ما نائینی را به‌عنوان یک فیلسوف مورد بحث قرار دادیم